

آزادگان

این دو پور خالك، هر دو روز و شب

در تلاش و در تكاپو در طلب

هم و غم آن كه نورانی كند

جان براه صلح قربانی كند

سر نثار حق و آزادی كند

جان فدای عدل و آبادی كند

غوطه‌ور گردیده اندر خون خویش

تا ز گرگان وارهاند جان میش

پُشت و پا بر لَدَت دنیا زده

تا دوا بر چشم نابینا زده

وین برای وصل زیبا طلعتی

یا برای اخذ زرّین خلعتی

عالمی را نابسامان کرده است

تا یراقی زیب دامن کرده است

عَزم جَزم این که ظلمانی کند

حق تباه و عدل قربانی کند

آن فدا گردد که روحانی کند

این فنا سازد که جسمانی کند

آن بیای سر روان در راه خیر

جان بکف پویان پی درمان غیر

این دمامد همچو رگبار بلا

می کند جان خلائق را فنا

آن غم عالم نهان اندر دلش

مهر انسان‌ها سرشته در گولش

هر کجا خاری بپائی در خَلَد

بند بند جاننش از هم بگسلد

هر کجا جان یتیمی در نواست

جان او لرزان چنان عرش خداست

هر کجا قلبی غمین از ماتمی است

بر دل چون کاه او کوه غمی است

هر کجا مظلوم آهی می کشد

شیون از دل دادخواهی می کشد

دادخواه مجرم اما بیگناه

قاضی وجدان پاکش عذرخواه